

تحولات خاورمیانه، شکافهای منطقه ای

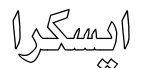
کومه له و آزمایشی دیگر

ابراهیم علیزاده (دبیر اول کومه له) در جلسه انترنتی ۳۱ ژانویه ۲۰۰۳ تحت عنوان "اوضاع خاورمیانه و مسئله کرد" موضوع مربوطه اش را بیان کرد. در سمینار انترنتی ۶ فوریه نقدی بر این موضوع ارائه کردم. آنچه مطالعه میکنید بر اساس مباحث سمینار نامبرده تنظیم شده است. لازم به تذکر است به هنگام بازنویسی تغییراتی وارد کرده ام.

مقدمتا اشاره کنم موضوع کمونیسم کارگری در قبال تحولات خاورمیانه و جنگ و کشمکشهای آمریکا علیه عراق نه تنها در این دوره، بلکه از مقطع اشغال کویت تاکنون بسیار شفاف و روشن بیان شده است. علاوه بر این، هر دو حزب کمونیست کارگری و مشخصا حزب کمونیست کارگری عراق مستقیما در بطن این تحولات قرار دارد و تنها نیرویی است که سیاست و صدا و پراتیک متفاوتی را در صحنه سیاست عراق اتخاذ کرده و نمایندگی میکند. در نتیجه فکر میکنم لازم نیست مواضع احزاب و جریان کمونیسم کارگری را در اینجا مرور کنم و سر راست به مباحث ابراهیم علیزاده میپردازم.



رحمان حسین زاده



سرمدبیر: ایرج فرزاد
iraj_farzad@yahoo.com

تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۵۵۵۰۸۵
فاکس: 00448701687574

آدرس:

K.F.K.S
Box 15203
104 65 Stockholm
پست گبرو: ۱۶۷۸۴۷۱-۲

رادیو انترناسیونال

هر شب
۹ تا ۹ و ۴۵ دقیقه
بوقت تهران

۴۱ متر برابر با
۷۴۹۰ کیلوهرتز

تلفن:
۰۰۴۴ ۷۷۱ ۴۶۱ ۱۰۹۹
اطلاعات و پیامگیر رادیو:
۰۰۴۴۲۰۸۹۶۲۲۷۰۷

روزهای پنجشنبه
نیم ساعت به
زبان کردی

"دیپلوماسی" یا انتخاب سیاسی؟

کومه له جدید در
"شکافهای منطقه ای"

منصور حکمت

این مقاله اولین بار
در فروردین ۱۳۷۵
آوریل ۱۹۹۶
در انترناسیونال
شماره ۲۰ منتشر شد



اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم جنبش
بازگرداندن اختیار
به انسان است.
منصور حکمت

چارچوب کلی طرح بحث

ابتدا ابراهیم علیزاده در سطح کلی و عمومی مقاصد سیاسی آمریکا در تحولات منطقه، تناقضات قطبهای جهانی سرمایه داری، موانع سد راه آمریکا در این جنگ و لزوم سنگربندی در قبال قلدری و جنگ طلبی آمریکا را تحلیل میکنند. صرفنظر از تاکیدها و حتی جنبههایی از ارزیابی متفاوت تا اینجا مسئله هنوز مشکل اساسی وجود ندارد. اما موضع گیری عمومی در این سطح و محکوم دانستن آمریکا هنوز نشانه هیچ موضع متفاوت و متمایز و بویژه موضع سوسیالیستی در قبال این تحولات نیست. مشکل

صفحه ۲

در شماره دی ماه نشریه جهان امروز مقاله کوتاهی از آقای عمر ایلخانی زاده به چاپ رسیده که حاوی نکات بسیار مهمی است. مطلب ایشان ظاهرا در پاسخ به مقاله من در انترناسیونال، شماره ۱۹، نوشته شده است. من آنجا به نمونه هایی از برخورد سطحی و نابالغ سازمانهای باصطلاح چپ به بحث احتمال لبنانیزه شدن شرایط در ایران اشاره کرده بودم. بنظر من نه فقط کسانی که خود را چپ و سوسیالیست و فعال سیاسی میدانند، بلکه هر آدمی در دنیای امروز که یک جو عقل داشته باشد و دلش برای خودش و هموعانش بسوزد منطقا باید راجع به احتمال این دورنمای تاریک فکر کند و نظر داشته باشد. اما همانطور که آنجا هم نوشتیم، از قرار این انتظار بیجایی از "چپ" است.

بهرحال آقای ایلخانی زاده در نوشته اخیرش وارد این بحث نشده و آن چند پاراگرافی هم که مقدمتا در افشای "نیات" ما در طرح این مبحث نوشته است، همان بهتر که ندیده گرفته شود. ارزش نوشته ایشان در این است که سوال مهمی را که مدتهاست بالای سر سازمانشان چرخ میزند علنا و با صراحت جلوی خود گذاشته و سعی کرده به آن جواب بدهد. صورت مساله اینست: چه چیزی این وارونگی و این موقعیت غیر قابل هضم در روابط سیاسی و عملی کومه له امروز با دولتها و نیروهای سیاسی منطقه را توضیح میدهد، از یک طرف دوستی و سازش و سکوت در قبال دولتها و نیروهای ارتجاعی منطقه،

صفحه ۶

تحوّلات خاورمیانه

موضع کومه‌له و ابراهیم علیزاده از آنجا شروع میشود که این مبحث در ادامه منطقی خود به صحنه سیاسی در عراق مرتبط میگردد. در این مبحث نقد و سئوالات اساسی را در مقابل دیدگاه علیزاده و کومه‌له در اینجا باید متمرکز کرد.

معنای عملی استراتژی آمریکا در صحنه سیاست عراق چیست؟

استراتژی و اهداف آمریکا، دخالت‌گری سیاسی و نظامی آن به پروژه‌ها و اقدامات مشخص و به سیاست و استراتژی نیروهای سیاسی و مادی معینی در آن جامعه تبدیل شده است. یک موضوع‌گیری همه جانبه و مشخصا اگر تحت نام موضع سوسیالیستی ارائه شود، نمی‌تواند به کلی گویی و محکومیت عمومی آمریکا اکتفا کند، بلکه باید جواب روشن و بی‌ابهامی از زاویه منافع دراز مدت و کوتاه مدت مردم و کارگران به این پروژه‌ها و نیروها و مواضع سیاسی در صحنه سیاست عراق بدهد. من مواردی را بر میشمارم و مواضع ابراهیم علیزاده و کومه‌له را در قبال آنها می‌آمیزم.

۱- اپوزیسیون ملی-اسلامی (کنگره اپوزیسیون لندن): جریانات ارتجاعی اسلامی و ملی تابع سیاستهای آمریکا و به منظور کسب قدرت، خود را به ارابه جنگی آمریکا آویزان کرده‌اند. این جریانات سیاه در ماه دسامبر به فراخوان آمریکا و بریتانیا در لندن "کنگره اپوزیسیون" را برگزار کردند و طبق نقشه‌های دیکته شده آمریکا در تلاشند، به عنوان جانشین صدام و بعث در صحنه حضور داشته باشند. برای هر ناظر آشنا به اوضاع

است بسیاری از مسائل مهم در این رابطه ناگفته باقی مانده است، که هر کدام از آنها به تنهایی میتوانند برای مدتی طولانی این منطقه را در دام جنگ و جدالهای بی‌پایان فرو ببرد. و اشاره داشتند این "یک طرح مبهم فدرالی" است که هر چند "دولت آمریکا از مصوبات این کنفرانس پشتیبانی کرده است اما در واقع از بالای سر آن در تدارک جمع و جور کردن آلت‌رناتیوهای دیگری برای آینده عراق است" و به نظر وی "از همین ابتدای کار روشن است که مصوبات کنفرانس لندن مانند حباب روی آب است و خواهد ترکید". (متن سخنرانی ابراهیم علیزاده منتشرشده در نشریه جهان امروز)

ابراهیم علیزاده در مورد سابقه، ماهیت و ترکیب و پلاتفرم و عاقبت سیاهی که این جریانات میخواهند به مردم عراق تحمیل کنند، در مورد اینکه اینها به قیمت کشتار مردم عراق و با حمایت آمریکا میخواهند به قدرت برسند، چیزی نمی‌گویند. و با مفروض گرفتن طرح فدرالیستی یعنی پاکسازی قومی و مذهبی اعتراضی ابراز نمی‌کند و به "ناگفته‌ها و مبهم بودن این طرح" و اینکه این نیروها از جانب خود آمریکا هم جدی گرفته نمیشوند، اعتراض دارد. این غرولند و نوع اعتراضی است که بعضی از نیروهای ناراضی از سهم خود شریک در این اپوزیسیون و کنگره لندن هم آن را بر زبان آورده‌اند. نقطه حرکت این نوع نقد و اعتراض ریپی به منافع مردم ندارد.

کومه‌له و ابراهیم علیزاده در مورد کلیت این اپوزیسیون سکوت میکند، انصافا نه به دلیل اینکه از جریانات اسلامی و کنگره ملی عراق احمد چلبی و ارتشیان سابق بعث دل خوشی و یا ملاحظه و رابطه‌ای داشته باشند. مسکوت‌تند چون ناسیونالیسم کرد و اتحادیه میهنی و پارتی جزو این اپوزیسیون و بخشی از نیروی مهم و موثر این کنگره هستند. پاشنه آشیل کومه‌له همین جاست و این موضوع ما را به سطح مشخصتر این مبحث میرساند.

دیپلماسی یا

انتخاب سیاسی

از مقطع اشغال کویت تاکنون استراتژی آمریکا در کردستان عراق بر اهداف و سیاستهای دو حزب حاکم در کردستان عراق ناظر است. اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق خود را به سیاستهای آمریکا آویزان کردند. چه آنزمان و چه امروز تقابل سیاسی و عملی با سیاستهای آمریکا و مصائب آن برای مردم کردستان عراق مستقیما از کانال تقابل با سیاستهای ناسیونالیسم کرد و دو حزب حاکم میگردد. کومه‌له در این تقابل شرکت نداشته و این به جای خود در این تقابل شرکت نداشته و انتظار هم نبود شرکت کند. اما نکته قابل مکت اینست که هر ناظری در صفبندیهای سیاسی کردستان عراق کومه‌له را در کنار اتحادیه میهنی و احزاب ناسیونالیست کرد و تایید کننده وضع موجود در کردستان عراق و در صف مخالف چپ عراق و حزب کمونیست

کارگری عراق می‌بیند. سمپاتی سیاسی آنها به ناسیونالیسم کرد و ترتیبات سیاسی و "دولت نوپای" احزاب حاکم در کردستان عراق آشکارتر از آنست که عنصر چپ و کنجکاو درون صفوف خودشان را هم قانع کند. برکسی پوشیده نیست که در مارس ۱۹۹۱ در رابطه با سیاستهای آمریکای و تحولات کردستان عراق و نقش ناسیونالیسم کرد در درون کومه‌له و حزب کمونیست ایران در مقابل خط مشی مارکسیستی رهبری حزب کمونیست ایران و شخص منصور حکمت، عبدالله مهتدی سیاست دفاع از سیاست اتحادیه میهنی و ناسیونالیسم کرد را انتخاب کرد و اتفاقا یکی از دلایل مهتدی بهره برداری مشروع از یک تضاد خارجی "عشوان شد (فرمولبندی که امروز ابراهیم علیزاده به آن نقد دارد). عبدالله مهتدی به سخنگوی ناسیونالیسم و جریان راست درون کومه‌له تبدیل شد و رهبری کنونی کومه‌له و شخص ابراهیم علیزاده از خط سیاسی عبدالله مهتدی حمایت کردند و فصل مشترکهای ناسیونالیستی مانع از آن شد که مرز فکر شده‌ای با ناسیونالیسم و راست‌روی آشکار مهتدی ترسیم کنند و در کنار خط مشی مارکسیستی و در کنار اکثریت قاطع رهبری، کادرها و اعضای حزب کمونیست ایران و کومه‌له دوره تا به امروز صرفنظر از شدت و ضعف آن تداوم خط مشی راست و ناسیونالیستی و میراث فکری و سیاسی عبدالله

« تحولات خاورمیانه

مهدتی در حیات سیاسی کومله حضور داشته و در مقاطع مختلف و با فاکت‌های غیر قابل انکار خود را نشان داده است. مقطع "ان‌شعاب دست راستی سازمان زحمتکشان" هم نتوانست موجبی شود که رهبری این سازمان با طرد قطعی ناسیونالیسم و میراث سیاسی و پراتیکی عبدالله مهدتی گریبان خود را از آن خلاص کند. در نتیجه دم خروس ناسیونالیستی در هر پیچ و تاب حاد و تاریخی برجسته‌تر بیرون میزند. تحولات اخیر دوباره مقطعی است که کومله را در بوته آزمایش گذاشته است. اما چنین پیداست که کومله هنوز نتوانسته از مفروضات ناسیونالیستی و از مصلحت‌گرایی‌های خود اصطلاح "دیپلماتیک" خود را رها کند. شاهد آن همین سخنرانی اخیر ابراهیم علیزاده است. دبیر اول کومله در بررسی تحولات اخیر نقدی به نقش ناسیونالیسم کرد و احزاب حاکم در کردستان عراق نه تنها ندارد، بلکه به دلیل حضور آنها در ترکیب اپوزیسیون ملی - اسلامی، این اپوزیسیون ارتجاعی را نیز زیر انتقاد نمی‌گیرد. اثرات فصل مشترک‌های ناسیونالیستی و مصالح "تنظیم مناسبات" بیشتر از اینها و در موارد زیادی بر سیاست کومله سنگینی میکند و من در اینجا تنها به دو مورد مهم دیگر اشاره میکنم. از سال ۱۹۹۱ تاکنون محاصره اقتصادی آمریکا و غرب علیه عراق و "ایجاد منطقه

امن" در کردستان از پیامدهای مهم دیگر سیاست آمریکا در عراق است. کومله در این دو مورد چه میگوید؟ ابراهیم علیزاده در بررسی پیامدهای جنگ طلبی آمریکا به طور کلی و در سطح جهانی، سطوح مختلف این پیامدها را می‌بیند، چه دلیلی دارد در همین سخنرانی در مورد این دو محور مهم سیاست آمریکا در عراق و کردستان عراق سکوت میکند؟ محاصره اقتصادی گرسنگی و مرگ و میر را بر شهروندان عراق تحمیل کرده است. کسی که ادعای چپ داشته باشد و اگر مسئله‌اش مردم باشد، با هیچ توجیهی نمیتواند در مورد آن سکوت کند. رهبری کومله میتواند، قرار و قطعنامه و بیانیه‌ای و موضع رسمی‌ای را در این مورد به مان‌شان دهد؟ از سر "دیپلماسی" با دولت عراق هم قاعدتا میبایست علیه محاصره اقتصادی باشند، اما واقعیت مهمتر اینست که احزاب حاکم ناسیونالیسم کرد حامی محاصره اقتصادی بوده و لذا مصالح مشترک با "اتحادیه میهنی و ناسیونالیسم کرد" در بهترین حالت بی‌سیاستی و سکوت را مجاز میکند. در مورد "منطقه امن" مورد نظر آمریکا نظر کومله چیست؟ در مقطع جنگ خلیج سال ۹۱ عبدالله مهدتی در موقعیت سخنگویی جناح راست، "سیاست منطقه‌امن" را تایید کرد.

رهبری کنونی کومله هم در آن مقطع از سیاست مهدتی حمایت کرد. آیا همان سیاست در برخورد به این پدیده ادامه دارد؟ اگر تغییری به وجود آمده میتوانید سند و مصوبه و نوشته‌های را در این رابطه ارائه کنید؟ "منطقه امن" عملاً به ناامن‌ترین منطقه برای شهروندانش، نیروهای سیاسی و بویژه جریان‌ات کارگری و کمونیست و به میدان جنگ و تاخت و تاز نیروهای ناسیونالیست و اسلامی و دولتهای منطقه و جنگ احزاب حاکم و تقسیم مناطق در بین آنها به قیمت پایمال شدن حقوق اولیه شهروندی مردم تبدیل شد. مسئله ملی نه تنها لاینحل مانده، بلکه بلاتکلیفی و سرگردانی و انتظار و ناامیدی و بی‌آیندگی بر جامعه سنگینی میکند. شیرازه اقتصادی و امور جامعه به هم ریخته و دستخوش نوسانات فراوان است. این جامعه را عملاً به اردوگاهی با سرپرستی احزاب مسلح و خود گمارده تبدیل کردند. اکنون کومله دربرخورد به این پدیده چه میگوید؟ ابراهیم علیزاده در سخنرانی‌اش به این موضوعات نمی‌پردازد.

میخواهم نتیجه بگیرم: بنا به دلایلی که در بالا اشاره کردم، مواضع ابراهیم علیزاده و کومله در تحولات کنونی خاورمیانه و تهدید جنگ آمریکا علیه عراق در قبال پیامدهای محوری سیاست آمریکا در صحنه سیاست عراق در بهترین حالت ملقمه‌ای از سکوت و مصلحت‌گرایی و رعایت مصالح ناسیونالیسم کرد است. سرنوشت مردم عراق و

منافع مردم این کشور هنوز موجبی برای شکستن این سکوت و پایان دادن به مماشات و مصلحت‌گرایی نیست. چون فصل مشترک‌ها با ناسیونالیسم کرد و احزاب آن، مصلحت‌جویی‌های روزانه که تحت نام "دیپلماسی" خود را به آن سرگرم کرده‌اند، جایگاه بسیار مهم‌تری به نسبت منافع مردم در تعیین سیاست کومله دارند. به این معنا نقطه حرکت مواضع کومله و ابراهیم علیزاده منافع مردم عراق و کردستان عراق و منطقه نیست. چنین موضعی نه تنها همه جانبه نیست، سوسیالیستی هم نیست. بلکه ناسیونالیستی است. تازه موضع سوسیالیستی بطور مشخص در قبال تحولات خاورمیانه و سیاست آمریکا در عراق از امسال و یکی دو ماه اخیر شروع نمیشود. موضع سوسیالیستی در قبال "نظم نوین جهانی" و هژمونی طلبی آمریکا از بحران کویت اتخاذ شد و تداوم پیدا کرد. هنوز این سؤال به قوت خود باقیست چرا ابراهیم علیزاده در آن دوران سیاست سوسیالیستی را اتخاذ نکرد و از خط راست و ناسیونالیستی عبدالله مهدتی حمایت کرد؟ روشن است مواضع کنونی کومله و ابراهیم علیزاده نتوانسته است از چارچوب ناسیونالیستی خود را خلاص کند و بار دیگر در یک تحول تاریخی مهم به مواضع راست و ناسیونالیستی متکی شده است. طبق معمول رهبری کومله با فرمول "دیپلماسی و تنظیم

دیپلماسی و تنظیم

مناسبات:

این فرمول از یک طرف بیان تداوم مناسبات با رژیم عراق و از طرف دیگر وجود ارتباط و مناسبات با احزاب ناسیونالیست حاکم در کردستان است. این فرمول‌بندی ظاهراً توجیه‌کننده سکوت و سازش یک‌دهه اخیر در مورد تحولات مهم در عراق و در برخورد به رژیم بعث عراق و در مورد احزاب ناسیونالیست کرد نه تنها متعدد ابراز سمپاتی نسبت به آنها است. منصور حکمت در فروردین ۱۳۷۵ درست ۶ سال قبل در مقاله ارزشمند "دیپلماسی یا انتخاب سیاسی" منتشر شده در انترناسیونال شماره ۲۰ در جواب به عمر ایلخانی زاده از اعضای رهبری وقت کومله چنین گفت. "بهر حال گذشته هر چه بود، امروز دیگر رابطه با عراق در حکم یک بمب ساعتی برای کومله است که عقل سلیم حکم میکند که خود را از آن به سرعت خلاص کنند. رابطه امروزی با احزاب ملی کرد در عراق نهایتاً بر یک تأیید و نزدیکی سیاسی متکی است. اتحادیه میهنی و

«

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!



تحولات خاورمیانه

"دولت" نافرجام طالبانی - بارزانی بطور مشخص از نظر اینها پدیده‌هایی مثبت و پیشرو تلقی میشوند. اما روشن است که رابطه با عراق از جنس کاملاً متفاوتی است. نزدیکی و سمپاتی سیاسی‌ای در کار نیست. برای آقای ایلخانی زاده و دوستانشان، همانطور که ایشان تاکید میکنند، این صرفاً یک معامله مادی است. چیزی میدهند و چیزی میگیرند. اما حتی در یک چهارچوب معاملاتی هم باید توجه کنند تا اثرات این رابطه از نظر سیاسی برای سازمانشان، هر قدر هم حاضر باشند سرش را پایین بیاورند، دیگر نمیتواند بشدت مخرب باشد. کردستان عراق در آستانه تحولات سیاسی مهمی است. کومه‌له جدید در تقابل بعدی رژیم عراق و مردم کردستان کجا خواهد ایستاد؟ این فقط یکی از دهها سؤال است.

و دهها سؤال مورد اشاره منصور حکمت در همین مدت بکرات گریبان رهبری کومه‌له را گرفته، که من بخشی از آنها را در همین جا تکرار کردم و رهبری کومه‌له تاکنون در مقابل آنها ساکت است. بر خلاف رابطه با عراق تداوم رابطه کومه‌له با احزاب ناسیونالیست کرد حتی با "دیپلماسی و تنظیم مناسبات" قابل توضیح نیست. منصور حکمت در همان نوشته ادامه میدهد: "اما رابطه با احزاب ملی کرد امر دیگری است و حمایت سیاسی از این احزاب را نمیتوان پشت فرمولهای

کمونیسم و کارگر در آن جامعه به لحاظ سیاسی و سازمانی قد علم کرد. نیرویی که حقیقتاً خود را چپ بداند و انترناسیونالیسم و سوسیالیسم فقط برایش شعار نباشد، علیرغم اختلافات قاعدتا میبایست در کنار آنها و با آنها تداعی شود. اما در مورد کومه‌له قضیه بر عکس است، تداعی شدن با ناسیونالیستها و خصومت با کمونیستها، این چکیده تناقض و وارونگی مناسبات کنونی کومه‌له است. البته در عرصه عمل این فرمولبندی هیچ مانعی در تداعی شدن آنها با احزاب حاکم ناسیونالیست ایجاد نکرده است. ظاهراً عراق و کردستان عراق عرصه مستقیم فعالیت آنها نبوده است. اما در پارلمان کرد حاضر شده‌اند و دولت "نویای" کرد را تایید کرده‌اند، علنی و آشکار و دهها بار در بالاترین سطح با رهبران احزاب ناسیونالیست کرد نشست و برخاست و توافقات و روابط تنظیم کرده‌اند، در مراسمها و سالگردها و سوگاریهای آنها پیامهای دوستانه ردوبدل کرده و با هیئتهای بالا حضور داشته‌اند. رسماً و اعلام شده به خاطر مصالح جریان‌های مثل اتحادیه میهنی، از حضور نظامی و علنی در کردستان ایران خودداری کرده و اسم منافع مردم کردستان عراق بر آن گذاشته‌اند. پای ورقه‌ها و بیبانی‌های احزاب ناسیونالیست را از "چهار پارچه" امضا کرده، کنگره ملی این احزاب را تایید کرده و در هیچیک از این موارد، فرمول "عرصه مستقیم فعالیت" مانعی

ایجاد نکرده و مستقیماً در کنار احزاب ناسیونالیست کرد عکس گرفته‌اند. اما زمانی که به آنها انتقاد میشود، که چرا در مقابل ترور و کشتار زنان ساکت هستید؟ ترور بکر علی یک فعال مبارزاتی را محکوم نکردید، چرا به نقض آزادیهای سیاسی و سرکوب در آن جامعه اعتراضی ندارید؟ چرا بستن روزنامه بویشه‌وه و فتوای قتل ری‌بوار احمد را محکوم نکردید؟ چرا در مورد همکاری احزاب ناسیونالیست کرد با جمهوری اسلامی و ترکیه و عراق چیزی نمی‌گویید؟ چرا به دستگیری ۶ پیشمرگ خودتان توسط اتحادیه میهنی اعتراضی ندارید؟ چرا در مورد فقر و فلاکت در آن جامعه احساسی از خود نشان نمیدهید؟ چرا در مورد سرگردانی و بلاتکلیفی کردستان عراق مطلبی ندارید؟ چرا در مورد حل نشدن مسئله ملی در آنجا و طرح استقلال کردستان اظهار نظر نمی‌کنید؟ در مورد منطقه امن و ماصره اقتصادی دو سیاست آمریکا چیزی نمی‌گویید؟ چرا به احزاب مجری سیاست آمریکا در آنجا انتقاد ندارید؟ چرا به ترور و کشتن کمونیستها و بستن دفاتر حزب کمونیست کارگری عراق و یا سازمان زنان و خانه امن زنان اعتراضی جدی و درست و حسابی ندارید؟ تازه یکی از فعالین زن وابسته به سازمانتان در روزنامه تایم، همان مزخرفاتی را علیه سازمان زنان تکرار میکند، که نیروهای آسایش (امنیت) اتحادیه میهنی ادعا میکردند؟! و چرا با

کمونیستها در آن جامعه رابطه خصمانه دارید؟ برمیگردند و تازه معقولترین‌هایشان "فرمول دیپلماسی و عرصه مستقیم فعالیت" را نشانتان میدهند. سؤال اینست چرا این فرمولبندی در ابراز حمایت و سمپاتی به اتحادیه میهنی و ناسیونالیستها محدودیتی ایجاد نمیکند، اما برعکس در برخورد به کمونیستها و چپها و معضلات اجتماعی مانع ایجاد میکند و این یک بام و دو هوا را چگونه توضیح میدهند؟ و مهمتر این وارونگی ارتباطات با چپ در جامعه را چگونه توضیح میدهند؟ اگر واقعا در مقابل همین جنگ طلبی آمریکا معتقد به سنگربندی هستید، همین الان در داخل کردستان عراق تنها نیرویی که سنگر متفاوت زده و سیاست ضدیت با جنگ آمریکا در جامعه را نمایندگی میکند، حزب کمونیست کارگری عراق است. میتوانم بپرسم سیاست مشخص شما در این رابطه چیست؟ از نظر شما سنگربندی در مبارزات ضد جنگ در اروپا آری اما در خود آن جامعه‌های که این جنگ به آن تحمیل میشود، نه و آنوقت ادعا میکنید که باید موضع انترناسیونالیستی در قبال این بحران و جنگ داشت. این انترناسیونالیسم مورد نظرتان چرا در صحنه سیاست خود عراق هیچ مادیتی پیدا نمیکند؟

استراتژی بقاء در

شکافهای منطقه‌ای

فرمولبندیهای "دیپلماسی و عراق عرصه مستقیم



« تحولات خاورمیانه

فعالیت ما نیست" اجزای یک استراتژی جاافتاده در جنبش ملی کرد هستند. "استراتژی بقاء در شکافهای منطقه‌ای". اگر کسی به تاریخ ۶۰ ساله اخیر احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه نگاهی بیندازد. متوجه میشود این احزاب اساسا در ظرفیت نیروی مسلح و با کسب حمایت و پشت جبهه از دولتهای مرتجع منطقه به حیات خود ادامه داده‌اند. دورانی که هنوز این احزاب در جغرافیای مستقیم فعالیت خود در این مبحث مورد نظرما کردستان ایران منطقه آزاد داشته و حضور

فعال داشته‌اند، مشکل چندان نداشته و به قول معروف از "تضاد دولتها" به نفع مبارزه نظامی خود استفاده کرده‌اند. اما آلمان مثل دوره فعلی که تماما به حضور در پشت جبهه در کشور دیگر و از جمله عراق مجبور شده‌اند و هیچ تحرک جدی نظامی نداشته و افق پیروزی آنها کور میشود نفس بقاء به هرقیمت در منطقه موضوعیت پیدا کرده به استراتژی شناخته شده بقاء در شکافهای منطقه‌ای پناه آورده‌اند. برای حزب و مکررات کردستان اتخاذ این استراتژی آسان است. اولاً تحت نام "منفعت ملی" و ما دنباله خودمختاری در "خاک وطن" هستیم سکوت در مورد وقایع کردستان عراق را مجاز میدانند، تازه به دلیل افق و سیاست مشابه با احزاب حاکم ناسیونالیست به راحتی مدافع وضع موجود و احزاب آنجاست. طبیعی است که وضع مردم و مصائب آنها موجبی برای اتخاذ هیچ سیاست

و "کوله‌پشتی‌ها" را سفت میکنیم و در "قندیل" مستقر میشویم را تبلیغ میکردند و بی‌افقی و بی‌سیاستی خود را میخواستند با ماجراجویی جواب دهند. تحولات سال ۹۱ در عراق و کردستان عراق مولفه‌های جدیدی را به این اوضاع اضافه کرد. میبایست در مناسبات کومه‌له با دولت عراق و نیروهای ناسیونالیست تجدید نظر اساسی بوجود بیاید. از طرف دیگر قد علم کردن کمونیسم و کارگر در عراق و کردستان رسالت سوسیالیستی و طبقاتی دیگری را پیشرویی ما قرار داد. جریان ما با جدایی از حزب کمونیست

و کومه‌له به مناسبات خود با دولت عراق و احزاب ناسیونالیست کرد خاتمه داد و در کنار چپ عراق قرار گرفتیم و از آلمان تاکنون بدون هیچ محدودیتی و بنا به توانایی و امکانات خود حقایق آن جامعه را گفته ایم. بعد از جدایی جریان ما رهبری کنونی کومه‌له نه تنها تجدید نظر لازمه در آن روابط را به وجود نیاورد، هرچه بیشتر و بیشتر با "استراتژی انتظار بقاء در شکافهای منطقه" خود را منطبق کرد. نه تنها نقد و سیاست رادیکال را به بایگانی سپرد. سمپاتی به ناسیونالیسم کرد و خصومت با کمونیسم کارگری در عراق به عنوان دو محور این انطباق را بیش از پیش از خود بروز داد. ابراهیم علیزاده در این سخنرانی در پاسخ به سئوالی گفت "سرنوشت سیاسی خود را به اردوگاه نظامی گره نزداند" اما کومه‌له و در راس آن ابراهیم علیزاده دوازده سال است سرنوشت

سیاسی خود را به اردوگاه گره زده و به خاطر آن خود را در مناسباتی اسیر کردند که با سیاست رادیکال گذشته کومه‌له فاصله گرفتند. شخصا فکر میکنم ابراهیم علیزاده و خیلی‌ها در صفوف کومه‌له مدتها است به این مسئله واقفند، و فکر میکنم در درون و نیت خود علاقه دارند رادیکالتر عمل کنند، اما غیاب یک افق بلند و غیاب سیاست سوسیالیستی و خلاف جریان و غیاب رهبری دوراندیش و با جسارت آنها را از دست زدن به یک تحول انقلابی برحذر داشته است.

راه برون رفت

بحران خاورمیانه سال ۱۹۹۱ و پیامدهای آن کومه‌له را به راست کشاند و موجبات تضعیف و حاشیه‌ای شدن بیشتر آن را فراهم کرد. اکنون بار دیگر بحران خاورمیانه و جنگ آمریکا علیه عراق آرایش منطقه را به هم میزند و نیروهای سیاسی هر کدام به موقعیت و جایگاه آینده خود فکر میکنند. کومه‌له در مقابل آزمایش دیگری قرار گرفته است. سؤال بسادگی اینست در این تحولات کومه‌له بازهم به راست میچرخد و یا امکان اینکه به چپ بچرخد وجود دارد. سخنرانی اخیر ابراهیم علیزاده هر چند امید زیادی به جای نمی‌گذارد. اما فکر میکنم اگر کومه‌له بخواهد به چپ بچرخد این راه به روی آن باز است. اما لازم‌هاش حداقل اینست به "استراتژی بقاء و انتظار در شکافهای منطقه" پایان دهد. یک وجه این استراتژی رابطه با دولت عراق است، فکر میکنم عملا رو به اتمام است و حتی اگر

رژیم بعث تغییر هم نکند، سیاست مدبرانه حکم میکند به این مناسبات پایان داده شود. و در عین حال انتظار اینست کومه‌له از هم‌اکنون در فکر برقراری رابطه با دولت جانشین بعث عراق نباشد. تا آنجا که به رابطه با احزاب ناسیونالیست کرد مربوط است فکر میکنم دوران پایان دادن به سمپاتی سیاسی و قطع فصل مشترک‌های ناسیونالیستی است. این چه تاثیری بر موقعیت اردوگاه کومه‌له میگذارد، من نمیتوانم از هم‌اکنون پیش‌بینی بکنم. اما دو نکته را میخواهم تاکید کنم تا آنجا که کومه‌له با اتکا به خود و استقلال عمل خود و با تنظیم رابطه معمولی (نه آوانس و سمپاتی سیاسی) با اتحادیه میهنی میتواند اردوگاهش را حفظ کند، هیچ ایرادی در آن نیست. اگر تداوم آن همان بساط تاکنونی و دادن آوانس و امتیاز سیاسی سنگین از جانب کومه‌له است، قاعدتا زمان گره زدن سرنوشت سیاسی‌شان به اردوگاه فرارسیده است. برای نیرویی که خود را چپ و به مردم و کارگر در شهر مربوط بداند. انقباض اردوگاه نظامی و حتی برچیدن آن تنها محدودیت یک شکل از فعالیت است. تجربه ما در حزب کمونیست کارگری نشان میدهد، که میشود اردوگاه نظامی نداشت و در قلب شهرهای کردستان، در ماه مه‌ها و ۸ مارسها و مراسمهای اعتراضات و مناسبتهای تودهای، در فستیوال ۲۰ هزار نفره کودکان و ... حضور داشت. میشود نیروی

تحوالات خاورمیانه

علنی نظامی در لب مرز نداشت و ابراز وجود علنی و نظامی را در داخل کردستان ایران تامین کرد. میشود اردوگاه نظامی نداشت و اسیر رابطه با اتحادیه میهنی و یا هر نیروی ارتجاعی دیگر نبود و شفاف و روشن سخنگوی رادیکالیسم و آزادیخواهی بود و در صحنه کردستان عراق در کنار جنبش طبقاتی خود و در کنار کمونیستهای آنجا بود.

علاوه بر آن نه صرفاً در سطح کلی بلکه با صراحت و روشنی علیه پیامدهای جنگ و هژمونی طلبی آمریکا در خود عراق و کردستان عراق موضع بگیرد. به مانند هر نیروی چپ در مقابل روندهای ارتجاعی در عراق و کردستان سیاست ارائه کند. به روشنی نقد و تمایز خود را نسبت به اپوزیسیون ملی اسلامی عراق بیان کند. در سطح سیاسی تمایز خود را با نیروهای ناسیونالیست کرد نشان دهد. در صحنه سیاسی در کنار سوسیالیستهای عراق و کردستان قرار گیرد. به خصومت با حزب کمونیست کارگری عراق پایان دهد و راه دوستی با این حزب را انتخاب کند.

آیا در بطن این تحولات رهبری کومه‌له و یا نیروی چپی در آن سازمان وجود دارد برای چنین تحولی آمادگی داشته باشند و سیاست چپ و رادیکال از خود نشان بدهند. اینها سئوالاتی است که در آینده پاسخ میگیرد. هرچه باشد کومه‌له در بوته آزمایش است. ***

دیپلوماسی یا انتخاب سیاسی؟ (از صفحه اول)

و در مورد احزاب ملی و عشیرتی کرد حتی حمایت سیاسی علنی از آنها، و از طرف دیگر، موضع نفی گرایانه و در موارد زیادی حتی خصمانه در برابر حزب کمونیست کارگری عراق. عمر ایلخانی زاده تلاش نمیکند این تصویر از مناسبات کومه‌له امروز در منطقه را از نظر عینی رد کند. برعکس، آن را توجیه میکند، و نه فقط این، بلکه این موقعیت را نشان قدرت سازمان خود جلوه میدهد و مایه مباهات اعلام میکند. بنظر من بحث آقای ایلخانی زاده در توجیه این موقعیت، ضعیف و خودفریبانه است. در جوابیه آقای ایلخانی زاده بروشنی میتوان دید که این "عوضی گرفتن" دوست و دشمن، تصادفی نیست، از سر بیدقتی نیست، یک انتخاب آگاهانه کومه‌له امروز است، اجبار یا اشتباهی در کار نیست. ایشان مینویسند:

"بر کسی پوشیده نیست که کومه‌له هم با احزاب سیاسی در کردستان ایران و عراق و هم با دولت عراق روابط سیاسی و دیپلماتیک معینی دارد و این امر به هیچوجه تازگی ندارد و حتی قبل از تشکیل حزب کمونیست و قبل از ایجاد یک رابطه دیپلماتیک با دولت عراق، شما و سازمانتان (ا.م.ک.) از آن مطلع و با آن موافق بوده اید. بعدها نیز در حزب کمونیست شما از این رابطه دفاع مینمودید. این رابطه بر اساس حفظ اصول و پرنسیپهای انقلابی و بر مبنای تعادل قوای منطقه ای تنظیم شده است. کومه‌له

حال آنکه با حاد شدن اوضاع سیاسی عراق و کردستان و برجسته شدن صفتبندی‌های سیاسی و طبقاتی در این کشور، زشتی انتخاب سیاسی این سازمان در صحنه سیاسی عراق و منطقه به زمخت ترین شکل عیان شده است. آنچه شاهدیم یک راست روی آشکار سیاسی است که ربط خاصی به مقوله "دیپلوماسی" ندارد.

۲- مشکل اینجاست که پای خود "دیپلماسی" رابطه با عراق هم بشدت میلنگد و با این نوع فرمول‌ها قابل دفاع نیست. دفاعیه آقای ایلخانی زاده از رابطه با عراق حتی در همان چهارچوب خام اندیشانه ای که ایشان به مساله میدهد، ربطی با حقیقت و واقعیت عملی در منطقه ندارد. توضیحات ایشان نه فقط بر معضل واقعی امروزشان سرپوش میگذارد، بلکه تاریخ واقعی حزب کمونیست ایران و پرنسیپها و اصول کمونیستی ای که برای سالها بنیاد آن حزب را تشکیل میداد لوث میکند.

در این نوشته میخواهم تناقضات و ضعف دفاعیه آقای ایلخانی زاده را خاطر نشان کنم و یکبار دیگر غیر قابل دفاع بودن موقعیتی را که این دوستان خود را در آن گرفتار کرده اند، و با روایت آقای ایلخانی زاده ظاهراً متأسفانه شروع کرده اند که از آن لذت هم ببرند، گوشزد کنم. در انتها، به یک سوال مشخص آقای ایلخانی زاده در مورد علت اطلاق "کومه‌له جدید" به سازمان ایشان هم پاسخ خواهم داد.

پیداست که روایت آقای ایلخانی زاده از رابطه کومه‌له با دولت عراق و احزاب

ملی کرد یک دفاعیه عام و جهانشمول و مستقل از اوضاع کنکرت است. فرمول ایشان نه فقط تغییرات بنیادی ای را که در کلیه فاکتورها و شرایط دخیل در مساله در طول این دوران بوجود آمده یکسره ندیده میگیرد و لاجرم میتواند برای توجیه هر نوع مناسباتی در آینده هم بکار برود، بلکه به خودی خود به هیچیک از تک دوره های این یک و اندی دهه کاریست ندارد. ایشان متوجه نیست (یا باید بگویم ترجیح میدهد نباشد) که در طول این ۱۳ سال فاکتورهای زیادی تغییر کرده اند و مراحل مختلفی طی شده اند. موقعیت مادی کومه‌له، نحوه استقرارش در منطقه، نوع رابطه اش با این دولتها و احزاب، دامنه محدودیتهای تحمیلی و ابعاد وابستگی، رابطه این دولتها و احزاب با مردم عراق، وضعیت خود جامعه عراق، رابطه و دامنه برخورد کومه‌له با مردم عراق، جایگاه عراق در ذهنیت سیاسی مردم چه در منطقه و چه در سطح بین المللی، رابطه این دولتها و احزاب و نیروها باهم و غیره و غیره به شدت به نسبت ۱۳ سال قبل تغییر کرده است. قریب یک و نیم دهه از ورود کومه‌له به قلمرو "دیپلوماسی" میگذرد و چشم بستن به تغییرات اوضاع عینی و ماهیت و محتوای مناسبات متقابل نیروها در منطقه در این سالها، نشان سطحی گری است.

رابطه با عراق

اولین تماس کومه‌له با عراق نه ربطی به ایجاد رادیو



◀◀ دیپلوماسی یا انتخاب سیاسی؟

داشت و نه به کسب امکانات ایجاد تشکیلات علنی و اردوگاههای نظامی. دفاعیه آقای ایلخانی زاده کلا به دوره اول رابطه با عراق، که تا رسیدن نیروهای جمهوری اسلامی به مرزها در سال ۶۲ را در بر میگیرد، بربط است. وقتی اولین تماس کومهله با عراق صورت گرفت، مقر مرکزیت کومهله نه در چند کیلومتری سلیمانیه، بلکه در چند کیلومتری بوکان بود. شهر بوکان و بخش اعظم راهها و مناطق روستایی و تعداد زیادی از شهرکهای کردستان در دست پیشمرگان بود. مرکزیت و همه اردوگاههای کومهله در خاک ایران بود و حتی برخلاف حزب دموکرات، نزدیک مرز عراق هم نبود. هنوز رادیویی در کار نبود و برای برقراری رادیو و استقرار نیازی به تماس با عراق نبود. رادیوی کومهله، چند ماه بعد با امکانات خود سازمان و در خاک ایران کار خود را شروع کرد و تا ماهها بعد به همین صورت ادامه داد. بقاء رادیو در این دوره به هیچ نوع مناسباتی با عراق وابسته نبود. هدف از تماس اولیه با عراق در اساس دریافت اسلحه برای ایجاد توازن تسلیحاتی بیشتر در جنگ با رژیم اسلامی و در درجه بعد برخورداری از امکانات تخصصی تر پزشکی بود. بعدها امکانات ارتباطاتی، نظیر امکان تماس و تردد به اروپا و غیره به این نیازها اضافه شد. "تعادل قوای منطقه ای" (که معنی آن بر من مجهول است)، "برخورداری از رادیو و حضور تشکیلات علنی و

نظامی" مطلقا جایی در تعریف این مناسبات نداشت. از سوی دیگر، کومهله برای دریافت این کمکها نیاز به هیچ سازشی نداشت. تبلیغات علیه عراق، در آن مرحله بهرحال جایگاه خاصی در تبلیغات کومهله نداشت و لذا کاهش دامنه آن محدودیت و سازش قابل لمس محسوب نمیشد. رژیم عراق تهدید نظامی و امنیتی خاصی برای کومهله نمیتوانست ایجاد کند. مضمون رابطه با عراق در این دوره دریافت بدون قید و شرط اسلحه و مهمات و امکانات مادی بود. البته باید گفت که اسلحه و امکانات دریافتی از عراق تنها بخش بسیار ناچیزی از نیازهای کومهله را برآورده می کرد و کومهله اساسا متکی به کمکهای مادی خود مردم بود. بهررو در این دوره "دیپلوماسی" برای کومهله به معنی سازش و سکوت و باج دادن به هیچ نیرویی نبود. از اوضاع آن روز، تا شرایط امروز و اوضاع مورد مباحثات آقای ایلخانی زاده، تمام این فاکتورها گام به گام و بارها دستخوش تغییر شده اند. برای کسی که قصد خودفریبی نداشته باشد، یک لحظه تعمق برای درک این مساله کافی است. بگذارید فهرست وار فقط نقطه عطف های مهم تر را ذکر کنم.

رسیدن جمهوری اسلامی به مرزها: این تحول باعث شد مقرهای مرکزی ما به داخل خاک عراق منتقل شود. این یک وضعیت کاملا جدید بوجود آورد. از یکسو موجودیت اردوگاهی تشکیلات به

رضایت عراق وابسته شد، از طرف دیگر کومهله برای اولین بار مستقیما با مردم عراق و کردستان در تماس روزمره قرار گرفت. مرزبندی با سیاستهای دولت عراق و احزاب کرد، گام به گام ضروری تر شد و سکوت زیانبارتر و غیر اصولی تر. فشار عملی دولت عراق و احزاب کرد و قابلیتشان در ایجاد مزاحمت افزایش پیدا کرد. امکانات کومهله برای اعلام بیطرفی، موضع نگرفتن و حفظ تعادل دیپلماتیک دائما کمتر و کمتر شد. بهای سیاسی اردوگاه داشتن در خاک عراق و "برخورداری از امکانات" گام به گام گزاف تر میشد.

ختم جنگ ایران و عراق: اردوگاهها کم کم به عمق کردستان عراق منتقل شدند و زیر مناطق تحت کنترل نظامی عراق قرار گرفتند. نقل و انتقالات نظامی عملا به اجازه عراق منوط شد و آزادی عمل تشکیلات در اعزام نیرو به داخل ایران محدود شد. اردوگاهها سنگین بار و بشدت پرخرج شدند و بعضا به شهرکهای عظیم پناهندگان تبدیل شدند که کومهله بار سنگین تامین معاش و زیستشان را برعهده داشت. فعالیت نظامی کاهش یافت. وابستگی مالی تشکیلات افزایش یافت. اجازه استقرار اردوگاهی و امکانات مالی و وسائل زیستی، در لیست مطالبات کومهله بالاتر از اسلحه و مهمات قرار گرفت. دست رژیم و ارتش عراق برای محدود کردن فعالیت تشکیلات و اعمال فشار بر آن به مراتب بازر شد. **بالا گرفتن جنگ دولت عراق با احزاب ملی کرد پس از شکست مذاکرات:** موقعیت از نظر امنیتی

باز هم دشوارتر شد. تردد ارتش عراق و سازمانهای کرد، و حتی سپاه پاسداران در مناطق استقرار اردوگاههای ما شدت پیدا کرد. حفظ موازنه و سیاست عدم دخالت در "امور داخلی عراق" به مراتب دشوارتر شد. بعنوان نمونه فقط برای ارباب کومهله و دور کردنش از اپوزیسیون کرد عراق، رژیم عراق اردوگاههای ما را در چند نوبت بمباران کرد. تنها در یک مورد بمباران شیمیایی اردوگاه مرکزی کومهله، بیست و سه تن از برجسته ترین و قدیمی ترین فعالین ما جان خودشان را از دست دادند. بمباران شیمیایی مردم حلبچه گواه مهم دیگری بود بر این حقیقت که رابطه با عراق به یک وزنه سنگین بر پای تشکیلات تبدیل شده و باید سریعاً از آن خلاص شد.

و اینها تازه مقدمه تغییر بنیادی اوضاع بود. عوامل جدیدی به سرعت کل تصویر را زیر و رو کرد: **اعتلای جنبش کمونیستی در عراق:** نفوذ سیاسی کمونیسم کارگری و حزب کمونیست ایران در عراق و بویژه در کردستان فاکتور جدید و فوق العاده مهمی بود که طرح شد و میبایست در تعیین موقعیت در قبال رژیم عراق و احزاب کرد به حساب بیاید. رابطه ما با این کمونیسم نوحاسته عراق، و با دشمنان سیاسی و طبقاتی اش، چه دولت عراق و چه احزاب کرد که کمر به خفه کردنش بسته بودند، یک بعد کاملا جدید به معضل "دیپلوماسی" داد. محافل کمونیست نزدیک به حزب تشکل میشدند، تماس

میگرفتند و بعضا توسط رژیم عراق دستگیر و سرکوب میشدند. گرفتن ظاهر بیطرفی، برقراری رابطه صرفا پنهانی با این جریانات و سکوت در برابر اقدامات ارتجاعی رژیم عراق علیه آنها دیگر غیر ممکن میشد.

جنگ خلیج: جنگ خلیج توجه افکار عمومی را متوجه رژیم عراق و اوضاع جامعه عراق کرد. جایگاه رژیم عراق در تبلیغات و ادبیات سیاسی یک جریان حاضر در منطقه دیگر نمیتوانست نظیر گذشته بماند. تا پیش از جنگ خلیج اظهار نظر درباره ماهیت رژیم عراق لزوما در دستور سازمانهای غیر عراقی نبود. اما پس از آن مساله عراق و رژیم صدام حسین، درست مانند اوضاع فلسطین، اسرائیل، سومالی، یوگسلاوی و غیره به یک مساله بین المللی تبدیل شد که هر سازمان جدی سیاسی میبایست درباره آن موضع بگیرد. رابطه با عراق (در واقع ضربه پذیری در برابر اقدامات انتقام جویانه عراق) سکوتی را به کومهله و حزب کمونیست ایران تحمیل میکرد که از نظر سیاسی دیگر قابل ادامه نبود.

هجوم رژیم عراق به کردستان بعد از جنگ خلیج و آوارگی میلیونی مردم کردستان: این بنظر من میخ آخری بود که به تابوت "رابطه با عراق" کوبیده شد. برای سازمانی که داعیه تعلق به حق طلبی مردم کردستان را داشت، برای سازمانی که در یک گوشه دیگر منطقه پرچم رفع ستم ملی را بلند کرده بود، نظاره گر خاموش چنین جنایاتی

◀◀ دیپلوماسی یا انتخاب سیاسی؟

ماندن نمیتوانست بیش از این توجیه پذیر بماند. این فرمول سطحی آقای ایلخانی زاده ("راديو و اردوگاه در ازاء تبلیغات کمتر") حتی ۵ دقیقه از این تاریخ را نمیشود توضیح داد و هیچکس هم در رهبری آن حزب هرگز چنین تبیین بی محتوایی از مساله بدست نداد. واقعیت اینست که "دیپلوماسی" منطقه ای کومهله در طول قریب یک دهه تا مقطع جدایی ما با یک تناقض رو به تعمیق روبرو بود. در حالی که دخالت مستقیم و همبستگی علنی با طبقه کارگر و کمونیسم در عراق و کل کردستان روز به روز به یک وظیفه مبرم تر تبدیل میشد، اوضاع مادی و استقراری تشکیلات، آن را برعکس هرچه بیشتر زیر منگنه دولت عراق و جریانات ارتجاعی قرار میداد و آزادی عمل آن را هرچه بیشتر کاهش میداد. تضاد میان "روابط دیپلوماتیک" هر روز مقید کننده تر از یک سو، و وظایف سیاسی رو به گسترش و نیاز روزافزون تشکیلات به دخالتگری از سوی دیگر، هر دم برجسته تر میشد. روندی که با سیاست دریافت کمک تسلیحاتی بی قید و شرط برای نبرد با رژیم اسلامی آغاز شده بود، مرحله به مرحله، به پذیرش قیود و شروط هرچه بیشتر برای حفظ امنیت خود منجر شده بود. این وضعیت قابل ادامه نبود و ادامه هم نیافت. جدایی چپ و راست این بن بست را شکست. فرمول آقای ایلخانی زاده تبیین ما در رهبری آن حزب نبود. هیچکس در

فرمول جناح راست و تلقی آن از ماهیت کومهله و اساس مناسباتش دقیقاً همین بود که آقای ایلخانی زاده امروز بیان میکند. این فرمول آن تاریخ و آن اصول را نمایندگی نمیکند.

اختلاف چپ و راست

آقای ایلخانی زاده سعی میکند از من هم برای فرمول خود تائیدیه بگیرد. اما نقل قول ضمنی ایشان از مکالمه من و رفیق ابراهیم علیزاده در اولین دیدارمان در سال ۶۰ قبل از تشکیل حزب، و اظهار اینست که من در حزب کمونیست از "این" رابطه دفاع میکردم، کمکی به ایشان نمیکند، و حتی برای بحث ایشان مضر است، چون در را بر روی بازگویی همه حقیقت و رجوع به کل کشمکش سیاسی و فکری ای که بر سر موقعیت کومهله در منطقه و نوع روابطش با نیروهای سیاسی و اجتماعی در ایران و عراق در طول آن دوران در درون حزب کمونیست ایران جریان داشت باز میکند. آقای ایلخانی زاده فراموش میکند (یا دوست دارد فراموش شود) که نگرش ایشان به ماهیت کومهله و مناسباتش در منطقه و روابط به اصطلاح دیپلوماتیکش با دولت عراق و نیروهای ارتجاعی کرد، نگرش جناح راست و ناسیونالیستی آن حزب بود که در تک تک نقطه عطفهای آن سالها در برابر خط مشی کمونیستی رهبری حزب قرار گرفت و در تک تک این تقابله شکست خورد.

اختلاف نظر چپ و راست بر سر رابطه کومهله با عراق، انعکاسی از اختلاف بر سر تلقی هر یک از

ماهیت سیاسی و اجتماعی کومهله و استراتژی آن در کردستان بود. جناح راست، در سیمای کومهله رونوشت چپ گرای حزب دموکرات را میدید. سازمانی اساساً متکی بر مبارزه پیشمرگانه، حضور نظامی و یا حفظ تصویر نظامی خویش، که منتظر است با بحران و تلاشی جمهوری اسلامی وارد شهرها بشود و مقرها و کمیته های خود را دایر کند و امور را بدست بگیرد. کاری که آقای طالبانی کرد. اردوگاه نظامی و راديو (که باید حضور و ادامه کاری تشکیلات را به مردم گوشزد کند و نام آن را سر زبانها نگه دارد) اساس این استراتژی است. برای حفظ این دو رکن موجودیت سازمان هر بهایی را میشد داد و هر شرایطی را میبایست به جان خرید. شیوه دیگری از مبارزه در کردستان برای این جریان قابل تصور نبود. چپ در مقابل، کومهله را یک سازمان کمونیستی، سازمانگر و متکی به نیروی عظیم کارگران در شهرهای کردستان میدید. کومهله جناح چپ جنبش ملی و کپی آتشی مزاج حزب دموکرات نبود، یک سازمان کمونیستی بود که ستون اصلی موجودیتش را میبایست در شهرها و کانونهای کارگری کردستان بسازد. مسلح بودن و مبارزه مسلحانه، یک بعد حیاتی مبارزه کومهله بود، اما هویت کومهله نبود و شکل پیشمرگانه تنها شکل تداوم این بعد مبارزه نبود. اردوگاهها تنها شکل موجودیت و بقاء سازمان محسوب نمیشدند.

شکاف چپ و راست حول مساله رابطه با عراق از پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست بلافاصله

پس از ختم جنگ ایران و عراق، که در آن قطعنامه ای مبنی بر کاهش وابستگی به عراق و تقویت استقلال عمل تشکیلات تصویب شد، آغاز شد. با رسیدن این قطعنامه به تشکیلات کردستان، جناح راست ناسازگاری و تحریکات علیه رهبری حزب را شروع کرد. این تحریکات که در ادامه خود از جمله علنا حول شعار "میخواهند رابطه با عراق را تخریب کنند" سازمان یافت، نهایتاً حتی (با شرکت فعال خود جناب ایلخانی زاده) شکل یک کودتای تشکیلاتی علیه ما را بخود گرفت. این حرکت، همانطور که خیلی ها مطلعند، توسط جناح چپ حزب خنثی شد و در پلنوم شانزدهم به کنار گذاشته شدن ایشان و چند نفر دیگر از کمیته مرکزی حزب کمونیست و کمیته مرکزی کومهله منجر شد. همه این مباحثات و کشمکشها، که بحث موقعیت و مناسبات کومهله در منطقه گوشه ای از آن بود، وسیعاً مستند و مکتوب است. نه فقط خود آقای ایلخانی زاده به این اسناد دسترسی دارد، بلکه گوشه هایی از این اسناد و مباحثات در همان زمان از طرف حزب کمونیست و بعدها حزب کمونیست کارگری منتشر شده است.

همانطور که گفتم از نظر رهبری حزب و کل گرایش چپ رابطه با عراق کمابیش به انتها رسیده بود و اقدامات گسترده ای برای تغییر ریل فعالیت کومهله، علیرغم تخطئه گری ها و منفی بافی های راست ناسیونالیست، در جریان

◀◀ دیپلوماسی یا انتخاب سیاسی؟

بود. اما با جدایی چپ و تشکیل حزب کمونیست کارگری مساله بطور ریشه ای تری حل شد. اکثریت قریب به اتفاق رهبران حزب کمونیست ایران و کومه‌له، و اکثریت عظیم کادرها و اعضا آن حزب، این رابطه را گسستند. در حزبی متشکل شدند که کوچکترین محدودیتی در بیان حقیقت، در دفاع از طبقه خویش در عراق و در همه‌بستگی با کمونیستهای این کشور نپذیرفته است. آنها با یک گام بلند خود را از آن مناسبات خلاص کردند تا بتوانند در یکی از حساس ترین دوره ها در منطقه سخنگوی کارگر و کمونیسم و مدافع سازش ناپذیر مردم شریف و زحمتکش در برابر رژیم ارتجاعی عراق و احزاب ارتجاعی گرد باشند. حقیقت اینست که این راه بروی آقای ایلخانی زاده و دوستانشان هم باز بود و آنها خود نخواستند به آن گام بگذارند. هر کس که کوچکترین احترامی برای حقایق تاریخ حزب کمونیست و کومه‌له قائل باشد میفهمد که آقای ایلخانی زاده و سازمانشان، و "دیپلوماسی" شان، دنباله تاریخ حزب کمونیست و مناسباتش در منطقه نیستند. آنچه ادامه منطقی آن تاریخ و آن پراتیک و سند حقانیت و اصولیت آن است، اقدام پیکره اصلی آن حزب، از بالا تا پایین، در ختم آن مناسبات است. آن جنبش حزبی، آن خط مشی سیاسی، آن رهبری، آن کادرها و فعالینی که حزب کمونیست و کومه‌له قدیم را میساختند، دوران "دیپلوماسی انقیاد" را بی هیچ ابهامی پایان دادند.

کردستان عراق در آستانه تحولات سیاسی مهمی است. کومه‌له جدید در تقابل بعدی رژیم عراق و مردم کردستان کجا خواهد ایستاد؟ این فقط یکی از دهها سوال است.

احزاب ملی و "دولت" کرد

همانطور که گفتم، رابطه کومه‌له با عراق علیرغم معنا و عواقب سیاسی مخربی که میتواند برای این دوستان در بر داشته باشد، ماهیتا رابطه ای سیاسی نیست، بلکه تجاری است. اما رابطه با احزاب ملی کرد امر دیگری است و حمایت سیاسی از این احزاب را نمیتوان پشت فرمول های دیپلماتیک درباره رابطه با عراق پنهان کرد. تبیین دیپلماتیک از رابطه با احزابی نظیر اتحادیه میهنی و قیاده موقت، یک نوآوری چند سال اخیر این دوستان است. این انعکاسی است از سیاست راست روانه کومه‌له جدید در برسمیت شناسی این جریانات بعنوان "دولت".

رابطه با احزاب کرد هم در این یک و نیم دهه دستخوش تحولات مهمی شده است. تا قبل از انتقال اردوگاهها به عمق کردستان عراق، رابطه کومه‌له با سازمانهای ملی کرد نیز سازش و سکوت و تخفیفی در اهداف و تبلیغات کومه‌له ایجاب نمیکرد. قیاده موقت کنار رژیم ایران به جنگ با کومه‌له و حزب دموکرات مشغول بود و در تبلیغات تشکیلات هم ارز "جاش" ها قرار میگرفت. اتحادیه میهنی یک سازمان دوست محسوب میشد که اگرچه تشکیلات کومه‌له بویژه با

قرار گرفتن در روند تشکیل حزب کمونیست ایران بطور روزافزونی به شکافهای سیاسی و برنامه ای خود با آن واقف میشد، از آنجا که در حوزه کشوری و اجتماعی مشترکی با کومه‌له فعالیت نمیکرد، هنوز ضرورتی به مرزبندی علنی با آن، لااقل در سطح تبلیغات دیده نمیشد. عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی این جریان، برخورد ارتجاعی اش با مردم کردستان عراق، و ضدیتش با تعلق کومه‌له به حزب کمونیست ایران، اینها نکاتی بود که تشکیلات کومه‌له را به یک موضع شدیداً انتقادی نسبت به اتحادیه میهنی سوق میداد. اما از نظر علنی، تبلیغاتی علیه اتحادیه میهنی صورت نگرفت.

استقرار اردوگاهها در کردستان عراق، بر تنش بین کومه‌له و اتحادیه میهنی افزود. پیدا شدن یک سازمان مارکسیستی، با مواضع و فرهنگ سیاسی پیشرو در محیط فعالیت اتحادیه میهنی یک عامل آزار دهنده برای این جریان بود. نه فقط در شهرهای کردستان عراق، بلکه در خود صفوف اتحادیه میهنی جریاناتی پیدا شدند که تحت تاثیر کومه‌له و حزب کمونیست ایران بودند. اما این واقعیت بدوا محافظه کاری بیشتر و اجتناب از تشنج را در دستور کار ما میگذاشت. در بخش اعظم این دوره قیاده موقت هنوز سازمانی بود که کومه‌له علناً علیه آن بعنوان یک سازمان ارتجاعی تبلیغات میکرد و موضوع هیچ مناسبات "دیپلماتیکی" نبود. هیچ نوع رابطه و مناسبات ویژه ای با سازمانها و دستجات دیگر کرد در عراق و

ترکیه وجود نداشت. اعتلای سیاسی در کردستان عراق متعاقب جنگ خلیج، صحنه را بکلی دگرگون کرد. جنبش چپ و کارگری که خود را علناً با ما تداعی میکرد به شکل خیره کننده ای رشد کرد و سازمانهای کمونیستی در مقیاس وسیع به جلوی صحنه مبارزه توده ای آمدند. این آن جریانی بود که میبایست مورد حمایت قاطع و علنی ما در صحنه سیاسی عراق قرار بگیرد. در نقطه مقابل، زیر چتر حمایت آمریکا، "دولت" فرمایشی اتحادیه میهنی و قیاده موقت تشکیل شد. واضح بود که صحنه سیاسی کردستان عراق دگرگون شده و معادلات و محاسبات سنتی دیگر نمیتواند مبنای تعیین روابط ما در منطقه باشد. یک انتخاب سیاسی آشکار روبروی همه ما قرار گرفت.

"مرحبا ابوعمار!"

و این انتخاب صورت گرفت. سر کار آمدن "دولت کرد" همزمان بود با جدایی در حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری. اختلاف بر سر شیوه برخورد به احزاب ملی و حکومت در حال شکل گیری آنها یکی از نکات اصلی مورد مشاجره میان چپ و راست در آن حزب و یکی از فاکتورهای مهم در جلو انداختن جدایی بود. (رجوع کنید به کتاب "بحران خلیج ..."). جناح چپ، که بعداً اساساً در حزب کمونیست کارگری متشکل شد، خواهان فاصله گرفتن از احزاب ملی کرد بود و مشروعیتی برای آنها قائل نبود. دولت بعدی این جریانات

◀◀ دیپلوماسی یا انتخاب سیاسی؟

نمی‌توانست مورد تأیید ما باشد. حزب کمونیست کارگری در صحنه سیاسی کردستان عراق کنار کمونیست‌ها ایستاد و در شکل‌گیری حزب کمونیست کارگری عراق نقش با ارزشی بازی کرد. از آن مقطع تا امروز در کل عراق ما تنها کنار یک حزب ایستاده ایم و آن حزب کمونیست کارگری عراق است.

سران کومه‌له جدید، برعکس، به استقبال حکومت طالبانی و بارزانی شتافتند. آن را به عنوان "دولت" کردستان و نماینده مردم کردستان عراق در صحنه بین‌المللی به رسمیت شناختند. بند و بست دو جریان طالبانی و بارزانی با یکدیگر و با آمریکا، از بالای سر مردم و بر خلاف هر نوع اعمال اراده مردمی را، ظاهراً به صرف قومیت آنها گامی به پیش تلقی کردند. در این میان قیاده موقت نیز ظاهراً غسل تعمید ترقی خواهانه یافت و مشروعیت سیاسی پیدا کرد. این دوستان نه فقط به عملکرد ضد مردمی و عقب مانده احزاب ملی کرد چشم بستند، نه فقط در قبال تلاش‌های این احزاب برای سرکوب کمونیست‌ها ساکت ماندند، بلکه در موارد متعددی با موج تبلیغات هر روزه این جریان‌ها علیه حزب کمونیست کارگری عراق و حزب کمونیست کارگری ایران هم‌نوا شدند. عمل اینها یادآور اعلام همبستگی امثال یاسر عرفات با رژیم خمینی در سال ۵۷ است. آنها به نام مردم فلسطین، مهر تأیید پای حکومت مرتجع‌ی زدند که برای خفه کردن

کنترل گمرکات شمال" نام می‌گذارید و فراخوان "رسیدگی به وضع مردم" به اینها می‌دهید؟ چرا تصمیم گرفته اید در این وانفسای سیاسی در منطقه و در متن این تحولات تعیین کننده در تاریخ کردستان و عراق، در نقش مطیع ترین، راضی ترین، مودب ترین و خوشباورترین شهروند "دولت" پا در هوا و سپری شده طالبانی- بارزانی ظاهر شوید؟ چرا پای ورقه هر جریان و جماعتی، چه در عراق و چه در ترکیه، به صرف کرد بودنش امضاء می‌گذارید؟

"عوضش رادیو داریم" حتی برای بچه‌های کودستانی هم جواب نیست. حقیقت اینست که این حرکات و بی حرکتی‌ها ناشی از همراهی سیاسی شما با کسانی است که به خیال خود حکم تیول‌داری کردستان را از آمریکا و موثلفین آن گرفته اند. این "دولت" شما یا بهرحال "دولت" مطلوب شماست که آنجا سر کار است. الحق که مرحبا ابوعمار!

"کدام کمونیست‌ها؟"

زمختی این دوستی‌ها و مردم داری‌ها و "دیپلوماسی" بازی‌ها با ارتجاع کردستان عراق صدمه بیشتر عیان میشود وقتی همزمان با آن خصومت این دوستان را با کمونیست‌های کردستان عراق می‌بینیم. و این خصومت ظاهراً آنقدر علاج ناپذیر و ذاتی است که حتی تکذیب نامه شان هم بی اختیار یک حمله عملی دیگر به حزب کمونیست کارگری عراق از آب در می‌آید. آقای ایلخانی زاده مینویسد:

"منظورتان کدام کمونیست‌هاست؟! طبعاً منظور شما "حزب کمونیست کارگری عراق" است. ... متأسفانه این حزب به آلتی در دست شما تبدیل شده و گذشته از اینکه آنها حضور جدی ای در منطقه ندارند، اساساً موجودیت مستقلی جدا از حزب شما نمیتوانند داشته باشند، تا حدی که کمیته مرکزی ایشان را نیز کادراهی شما اداره میکنند."

یک دنیا انحطاط در این چند سطر هست. بحث عدم "حضور جدی" حزب کمونیست کارگری عراق ابلهانه تر از آن است که بخواهد به خود جناب ایلخانی زاده هم دلداری بدهد. نه فقط نگهبان مقرر کومه‌له که لااقل از بالای بام به محیط کردستان عراق نگاه میکند، بلکه هرکس که فقط اخبار منطقه را درآورد دنبال کند، به این خودفریبی‌ها و تخطئه‌گری‌ها رقت می‌آورد.

اما مهم تر اینست که نفس چنین تبلیغاتی فوق العاده زننده است. چرا سازمانی که لام تا کام در نقد احزاب ملی و عشیرتی کرد دهان باز نمیکنند و به طول و عرضشان که سهل است، به ضدیت شان با مردم هم کاری ندارد، باید راه بیفتد و در رادیو و روزنامه ای که به قیمتی که دیدیم دست و پا کرده تبلیغات کند که حزب کمونیست کارگری عراق "نیرو" نیست؟ چرا نمیشود این رسالت شریف و این امر خیر را به همان دولت مربوطه و جماعت اسلامی و رسانه‌های ریز و درشت مرتجعین محلی و منطقه ای واگذاشت که از نظر

موجودیت کیلواتی و مترمربعی "حضور" بسیار جدی تری از این دوستان دارند؟ چرا میتوان بخاطر حفظ مقر و رادیو ساکت ماند و بخاطر احترام به کمونیسم در عراق نمیتوان؟ فرض کنیم حزب کمونیست کارگری عراق نیرو نیست و دولت عراق و دولت کرد و حزب الله عراق بیهوده شلوغ میکنند و دهها هزار مردم کردستان عراق اشتباهی به میتینگ‌هایشان می‌آیند، گیریم اینطور باشد، چه کسی گفته باید فقط به زورمندان و زورگویان احترام گذاشت؟ مگر سازمانهای تک سلولی و کاغذی "اتحاد چپ کارگری"، از جناح سازنده حزب رنجبران تا آخرین خس و خاشاک باقی مانده از سنت فدایی - راه کارگر چقدر نیرو هستند یا کجا "حضور" دارند که جناب ایلخانی زاده و دوستانش از شرکت بعنوان ناظر در جمعشان به وجد آمده اند؟ مگر انشعاییون "رهبری انقلابی حزب دموکرات" چقدر نیرو بودند یا بالاخره شدند که آن توجه و انرژی کومه‌له آنروز و بخصوص خود همین دوستان را بخود اختصاص دادند؟

"پاسپورت لطفا!"

واقعیت بسادگی اینست که حزب کمونیست کارگری عراق، و جریان کمونیسم کارگری بطور کلی، یک نیروی سیاسی بسیار جدی در منطقه است و آقای ایلخانی زاده و سازمانشان چون با آن مخالفند علیه آن تبلیغ و تحریک میکنند. و در این تبلیغات متأسفانه به عقب مانده ترین و سست ترین عواطف



◀◀ دیپلوماسی یا انتخاب سیاسی؟

در جامعه کردستان چنگ میزنند و با مرتجع ترین نیروها همصدا می شوند. به همین چند سطر افتخار آفرین ایشان نگاه کنید. میفرمایند حزب کمونیست کارگری عراق آلت دست بیگانگان است. از بین تمام مردم عالم، جناب ایلخانی زاده و شرکاء این وظیفه پر افتخار را برعهده گرفته اند که از کورش مدرسی و رحمان حسین زاده، اعضای رهبری هر دو حزب ایران و عراق، پاسپورت و تابعیت عراقی مطالبه کنند. ظاهراً قرار است این تبلیغات خون ملی و میهنی را در رگهای مردم به جوش بیاورد و از حزب کمونیست کارگری عراق بیزارشان کند. واقعا خجالت آور است. ببینید در ظرف ۵-۴ سال از کجا سر در آورده اند. عجیبا که نمیفهمند دارند به نقطه قدرت ما حمله میکنند. ۵ سال تمام عین همین تحریکات توسط "دولت کرد" و محافل مرتجع، محبوبیت حزب کمونیست کارگری عراق را صد چندان کرده. این باعث افتخار همه ما در هر دو حزب کمونیست کارگری در ایران و عراق است که هویت سیاسی و تعلق تشکیلاتی مان معیار ملی و قومی و کروموزومی ندارد. اگر جناب ایلخانی زاده هم بخواهد عضو هریک این احزاب بشود نه خورش را تست میکنند، نه محل تولدش را میپرسند، نه آزمایش زبان از او میگیرند و نه پاسپورتش را چک میکنند. این یک جریان کمونیستی کارگری در کل منطقه است که سند هویتش تعلق طبقاتی و

آرمانهای اجتماعی اش است. همین باعث شده که در کردستان پیشروترین بخش جامعه گرد این حزب حلقه بزند و به آن امید ببندد. دنیای قوم پرستی و جهالت ملی البته وجود دارد، اما حزب کمونیست کارگری عراق با کمال میل "حضور جدی" در آن را به جناب ایلخانی زاده و شرکاء واگذار کرده است. بهرحال رابطه کومهله جدید با حزب کمونیست کارگری عراق قابل دفاع نیست. توصیه من به مسئولین این سازمان اینست که بجای اینکه "لجبازی" با ما در حزب کمونیست کارگری ایران و یا خودشیرینی برای مام جلال را مبنای تعیین سیاستشان در حومه سلیمانیه قرار بدهند، واقعیات ابژکتیو منطقه را برسمهیت بشناسند، با حزب کمونیست کارگری عراق دوستی کنند و به آن احترام بگذارند. این روش برای کسانی که خود را چپ میدانند پسندیده تر است. و چه بسا بالاخره این حزب کمونیست کارگری عراق باشد که بتواند روزی کاری کند که فعالیت این دوستان از خاک کردستان عراق متضمن سازش و باج دادن به کسی نباشد. خلاصه کلام، موقعیت و مناسبات کومهله جدید در منطقه آشکارا دردناک تر از آن است که بشود با دفاعیاتی از نوع مطلب آقای ایلخانی زاده توجیهش کرد. این به یک فکر اساسی احتیاج دارد. دیر هم شده است.

**چرا "کومهله"،
چرا "جدید"؟**
آقای ایلخانی زاده مساله

ای را مطرح میکنند که شخصا مدتی بود دنبال فرصتی برای اظهار نظر رسمی راجع به آن میگذشتم و این فرصت مناسبی است. موضوع اینست که من بکار بردن عنوان "حزب کمونیست ایران" را در اشاره به سازمان آقای ایلخانی زاده و یارانش درست نمیدانم و خودم بکار نمیبرم. عنوان کومهله هم بنظر من نیاز به صفاتی دارد نظیر "جدید"، "امروز"، "کنونی" و غیره که تفاوت آن را با کومهله دوران قبل از جدایی به ذهن بیآورد. این یک نظر شخصی است، موضع رسمی حزب ما نیست، اما آن را بعنوان روش درست به همه رفقای حزبی توصیه میکنم.

آقای ایلخانی زاده میپرسد چرا. بگذارید پاسخ بدهم: در مقطع جدایی از حزب کمونیست ایران من نه از نظر حقوقی و نه از نظر سیاسی مشروعیت استفاده رفقای باقیمانده را در استفاده از این عناوین مورد سوال قرار ندادم. البته بسیاری از رفقا، بویژه در سطح رهبران و کادرهای بالای کومهله آن روز، معتقد بودند وقتی اکثریت قاطع رهبری، سخنگویان اصلی و عمده کادرها و فعالین حزب و کومهله دارند جدا میشوند تا در حزب دیگری متشکل شوند، باقی گذاشتن نام و امکانات حزب کمونیست و کومهله برای اقلیت کوچکی که میمانند اصولی و منصفانه نیست. اما این بهرحال موضع من نبود. از نظر من این ما بودیم که جدا میشدیم و لذا آنها که میمانند، ولو یک اقلیت، هنوز در آن مقطع از نظر حقوقی حزب کمونیست ایران و کومهله

بودند. از نظر سیاسی، مساله مبهم تر بود. روشن بود که با خروج چپ، توازن قوای سیاسی و عملی در سازمان باقیمانده به نفع جناح راست تغییر میکرد. اما چرخش فاحش به راست، تا چه رسد به یک گسست سیاسی و برنامه ای علنی و بنیادی از سنت چپ حزب و کومهله آن وقت، امری محتوم نبود. در رابطه با بحث مشروعیت و عدم مشروعیت سازمان باقی مانده در استفاده از این عناوین، از نظر من تصمیم و موضع دو نفر معین، ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی، تعیین کننده بود. این دو رفیق از شخصیت های کلیدی حزب کمونیست بودند و چه در پیدایش و چه در سیر پیشروی آن نقش بسزایی داشتند. هر دو، بجز در آخرین مراحل، از مدافعان خط رسمی و مارکسیستی حزب بودند. عبدالله مهتدی بعلاوه با مباحثات مربوط به کمونیسم کارگری نزدیکی زیادی حس میکرد. این دو تصمیم گرفتند با ما نیایند و در آن تشکیلات بمانند. مهم تر از این، هر دو علنا چه در پلنوم بیست و یکم و چه در اسناد علنی مقطع جدایی اعلام کردند که هدفشان حفظ حزب کمونیست و کومهله بر همان اصول نظری و عملی است که تا آن زمان بنیاد آن را تشکیل میداد. (تا آن حد که کوشیدند ما را کسانی تصویر کنند که وظیفه دفاع از نظرات خودمان و "باورهای مشترک" را به آنها سپرده و صحنه را ترک کرده ایم!). اگر در آن مقطع ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی هم تصمیم

میگرفتند با ما بیایند و یا راه سومی در پیش بگیرند، قطعاً نه من و نه هیچکس دیگر در آن رهبری، آقای ایلخانی زاده و دوستانش در جناح راست را خبر نمیکرد تا مهر و عنوان و امکانات حزب و کومهله را تحویلشان بدهد. در چنان حالتی آنها که میماندند، اگر میماندند، دیگر حتی مشروعیت حقوقی هم نمیداشتند. در آن حالت، حتما راه دیگری برای حل و فصل مساله جدایی پیدا میکردیم. به همین ترتیب از نظر سیاسی هم اگر این دو رفیق در همان مقطع اعلام میکردند که حزب کمونیست پس از جدایی ما دست به یک چرخش و تغییر ریل سیاسی اساسی میزند، باز هم از نظر من مشروعیت فعالیت بعدی آن سازمان تحت نام حزب کمونیست ایران و کومهله زیر سوال میرفت. اما واقعیت اینست که آنها اعلام کردند میمانند و حزب و کومهله را بر همان مواضع نگه میدارند و راهشان را در همان مسیر ادامه میدهند. از نظر من این کافی بود. این رفقا حق داشتند تلاش کنند و حق داشتند موفق شوند.

اما وقتی معلوم شد که در عمل سیر دیگری در پیش گرفتهاند و افق دیگری جلوی خویش قرار دادهاند، وقتی معلوم شد که "باورهای مشترک" دیروز را دور انداختهاند، آنوقت دیگر از نظر سیاسی عمر این مشروعیت هم به پایان میرسد. سازمانی که امروز تحت نام کومهله یا حزب کمونیست ایران فعالیت میکند، دیگر فقط اسم آن جریان را یدک میکشد و این یک صحنه سازی

◀◀ دیپلوماسی یا انتخاب سیاسی؟

صرف است. حقیقت اینست که سازمان این دوستان چه از لحاظ نظری، چه از نظر سیاسی و تاکتیکی و چه از نظر پراتیکی علنا و رسماً به آن حزب و تاریخ و اصولش پشت کرده و آن گذشته را تحقیر میکنند. این صرفاً یک ادعا نیست. نگاه کنید امروز چه میگویند و چه میکنند. حزب کمونیست ایران بعنوان حزبی علیه اردوگاههای رویزیونیستی و روایت های بورژوازی از سوسیالیسم بوجود آمد، امروز اینها رسماً و علناً اعلام میکنند که مساله این نیست که "سوسیالیسم چه کسی واقعی است" بلکه بر سر متحد کردن پایه اجتماعی "چپ" است. اعلام فرموده اند که بحث ماهیت شوروی بحثی زائد و روشنفکرانه بوده است! حزب کمونیست ایران تعلق اساسی و استراتژیکی خود به جنبش شورایی را یک شاخص هویت سیاسی خود میدانست، دوستان کشف کرده اند که بحث شورا و سندیکا یک بحث عبث و انحرافی بوده که یک عده روشنفکر به جنبش کارگری و صد البته به خود آنها تحمیل کرده بودند. اکنون معلوم شده است که حزب کمونیستی وظیفه خاصی در هدایت و خط دادن به کارگران ندارد و باید به شیوه دهاتی ترین محافل چپ آستانه انقلاب ۵۷ از آنها بیاموزد. بار دیگر، به سیاق عقب مانده ترین جریانات پیشا-۵۷، مطالبات کارگری به وسع بورژوازی و "سطح رشد نیروهای مولده" گره زده شده و شعار ساده ۳۵ ساعت کار (تا چه رسد

قدیمی است. این را بازجوها و سازمان "تواین" رژیم و در راس آن معروف کیلانه قبل از تشکیل حزب در سنندج جار میزدند. "یک عده روشنفکر کومهله را فریب داده اند". این روایت مضمون صدها برنامه رادیویی و مقاله نشریات حزب دموکرات بوده است. این روایت مضمون هشدارها و نصیحتهای مکرر اتحادیه میهنی و عزالدین حسینی و دیگر "دوستان کومهله" در جنبش خودمختاری طلبی در کل کردستان بوده است. این روایت مضمون تبلیغات و تحریکات هر روزه "دولت" کرد علیه ما و حزب کمونیست کارگری عراق است، این روایت از آغاز فرمول همه سازمانهای چپ قلابی و اردوگاهی ایران بوده است که با تشکیل حزب کمونیست ایران رویایشان برای تبدیل کردن "کومهله معصوم" به سازمان "کردها" در جبهه "حلقهای میهن ما" نقش بر آب شد. این روایت، که جناب ایلخانی زاده و شرکاء ظاهراً امروز به حقانیتش پی برده اند، روایتی ارتجاعی و ضد کمونیستی است. این فقط علیه آن تاریخ و علیه ما نیست، علیه چپگرایی در کومهله امروز نیز هست. این روایت قرار است نگرش و سیاست چپ در این سازمان را از پیش ممنوع و محکوم و منتفی کند. در این چند سال متأسفانه این روایت از تاریخ حزب و کومهله به خط رسمی این جریان تبدیل شده است. نتیجتاً یک حفره ده ساله در تاریخ این جریان بوجود آمده. دوران ممنوع، دورانی که ظاهراً تشکیلات اصلاً وجود نداشته است، نشریه نداشته است، نظر نداشته

است، رهبر نداشته، مرکزیت نداشته، کنگره و کنفرانس و پلنوم نداشته. عزم و امید و حقانیت نداشته. دورانی که سخن گفتن از آن و فکر کردن به آن ممنوع است و باید به فراموشی سپرده شود. راستها روایت خود را به کرسی نشانده اند. اسناد آن دوران را باید سوزاند، و سوزانده اند. عکسها را باید رتوش کرد، و کرده اند. خانه ها را باید گشت و کتابها را یافت و دور ریخت، و ریخته اند. امروز این تنها انترناسیونال نیست که داشتن و خواندنش در مقر گرانقدر حومه سلیمانیه ممنوع است، بلکه بسوی سوسیالیسم و کمونیست و بولتن شوروی و اسطوره بورژوازی ملی و مترقی و غیره و غیره هم تحت سانسور است. عباراتی نظیر کمونیسم کارگری دیگر کفرند و زبان گوینده را میسوزانند. اگر این جماعت عزم کرده اند که خاطره آن حزب کمونیست ایران و آن کومهله را از اذهان محو کنند، اگر آن را دوران بیخبری و فریب خوردگی خود میدانند، اگر خودشان از آن تاریخ ننگ دارند و میخواهند دفنش کنند، چرا باید استفاده شان از نام آن حزب را مشروع شناخت؟ واقعیت اینست که عنوان حزب کمونیست، "قوطی بگیر و بنشان" ی است که خود ملی گرایان کرد در این سازمان بدست عده ای داده اند تا سرگرم باشند و احياناً مزاحم امر خطیر "دیپلوماسی مقرر و رادیو" در مرکز عالم نشوند. همین. عنوان کومهله چطور؟ کومهله امروز، کومهله کمونیست دوران حزب

نیست. اما کومهله قبل از حزب هم نیست. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان یک سازمان انقلابی چپ بود که با روشن بینی و جسارت به یک رکن اساسی تشکیل حزب کمونیست ایران بدل شد و کومهله کمونیست را در تمایز با کومهله ملی گرایان و خلقیون شکل داد. آنچه که امروز میبینیم، یک کومهله جدید است. کومهله ای که شاید اگر راستها و مخالفین تشکیل حزب ۱۵ سال قبل پیروز شده بودند میساختند. یک سازمان خودمختاری طلب در کردستان ایران، که نمونه های مشابه آن در همه بخش های کردستان به وفور هست. بعنوان یک سازمان خودمختاری طلب، باید اینها را جدی گرفت. اما این سازمان، حزب کمونیست ایران و کومهله قدیم نیست. این را حتی (در واقع بویژه) نزدیک ترین موثلفین و یاران امروزشان انکار نمیکند. هیچکس اینها را ادامه آن حزب و آن کومهله و مسئول اعمال و سیاستهای آن دوره نمیداند. همه بدون استثناء، دوستی ها و دشمنی هایشان با حزب کمونیست ایران و کومهله قدیم را نه به این جریان، بلکه عیناً به حزب کمونیست کارگری منتقل کرده اند.
